

قاعده حسبه از منظر امام خمینی (س)

سید ابوالقاسم نقیبی^۱

چکیده: قاعده حسبه از مهم‌ترین قواعد فقه عمومی است که همواره مورد توجه فقیهان بوده است. اگرچه فقیهان در تعریف آن اختلاف کرده‌اند ولی آنان در قدر متقین حسبه، یعنی اموری که تحقق آن به مصلحت جامعه و ترک آن موجب مفسده اجتماعی است، اتفاق نظر دارند. امام خمینی حسبه را از اموری می‌داند که شارع مقدّس به اهمال آن رضایت نمی‌دهد (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۶۶۵). یعنی اعتقاد دارند به: «الحسبه لا تهمل شرعاً». براساس قاعده حسبه اموری که از چنان اهمیتی برخوردارند که شارع زمین ماندن آنها را بر نمی‌تابد اشخاصی باید آنها را تصدی نمایند. با امعان نظر در ماهیت تصدی این موارد درمی‌یابیم که در اغلب آنها موارد تصدی از مقوله ولایت به‌شمار می‌آیند. امام خمینی امور حسبه را سه قسم می‌داند که عبارتند از: (۱) اموری که متصدی خاص دارند، مانند ولایت قهری پدر بر مال فرزند صغیر؛ (۲) اموری که متصدی عام دارند مانند افتا که به فقیه واگذار شده است؛ (۳) اموری که منوط به نظر امام معصوم است که براساس ادله ولایت برای فقیه ثابت می‌شود. امام خمینی گستره ولایت فقیه را در امور حسبه مانند ولایت معصومان می‌داند.

کلیدواژه‌ها: قاعده فقهی، حسبه، ولایت، محتسب، محتسب‌علیه، محتسب‌فیه، احتساب، امام خمینی.

(۱) معنای لغوی حسبه

لغت‌شناسان معانی کلمه حسبه را: ۱- اجر، امید مزد و ثواب؛ ۲- تدبیر و سیاست؛ ۳- مراقبت؛ و ۴- حسابرسی دانسته‌اند. حسبه به کسر (ح) اسم مصدر احتساب به معنای اجر و امید مزد و ثواب از

۱. استادیار گروه فقه و حقوق خصوصی مدرسه عالی شهید مطهری. e-mail: info_motahari@yahoo.com

این مقاله در تاریخ ۱۳۸۸/۴/۵ دریافت گردید و در تاریخ ۱۳۸۸/۵/۶ مورد تأیید قرار گرفت.

خدای عز و جل است (ابن منظور ۱۴۰۸ ج ۳: ۳۰۶-۳۱۰؛ جوهری ۱۳۶۸ ج ۱: ۱۱۰). به همین معناست «احتساب» در حدیث «من صام شهر رمضان ایماناً و احتساباً» یعنی کسی که ماه مبارک رمضان را به جهت ایمان و طلب مزد و پاداش روزه‌دار است. همچنین حسبه از مصدر محاسبه بر وزن مفاعله به معنای مراقبت و محاسبه شخصی از شخصی دیگر می‌باشد (تهانوی ۱۸۹۲ ج ۱: ۲۷۷). یکی از موارد دیگر استعمال حسبه از مصدر حسیب بر وزن فعیل به معنای حساب کشیدن و حسابرسی کردن است. در کاربرد این معنا به آیه شریفه «كَفَى بِاللّٰهِ حَسِيبًا» (نساء: ۶) استناد شده است (منتظری ۱۴۰۸ ج ۲: ۲۵۹).

۲) معنای اصطلاحی حسبه

۲.۱) تعریف حسبه از منظر علمای عامه

قاضی ابوالحسن مارودی در کتاب *احکام السلطانیه* می‌نویسد: «الحسبه هی امر بالمعروف إذا ظهر ترک نهی عن المنکر إذا ظهر فعله» (ماوردی بی تا: ۲۰۸). حسبه امر به معروف است هنگامی که ترک آن آشکار گردد و نهی از منکر است هنگامی که فعل آن آشکار شود. ابن اخوه در *معالم القریبه* نیز به همین معنی تصریح کرده است (ابن اخوه ۱۴۰۸: ۵۱). برخی از محققان بر این تعریف سه ایراد را وارد نموده‌اند:

الف) شخصی مرده و دیونی دارد و وصیتی کرده است، کسی تصدی تصفیه ترک او را نمی‌کند زیرا وصی ندارد. به حاکم خبر می‌رسد و او شخصی را برای تصفیه ترک معین می‌کند. در این مثال، معروفی ترک نشده است (بنا به فرض مسأله) و منکری پدید نیامده است، مع الوصف از مصادیق حسبه است.

ب) مشاغل عمومی را از مظاهر حسبه دانسته‌اند و حال آنکه این تعریف، شامل آنها نیست.

ج) عمل و اجرای معروف را نیز گاه مصداق حسبه دانسته‌اند، مانند اداره اموال غیر که امر به معروف و نهی از منکر نیست. بنابراین باید مفهوم حسبه را گسترده‌تر از مفهوم امر به معروف و نهی از منکر دانست (جعفری لنگرودی ۱۳۶۳: ۳۱۷). امام محمدغزالی می‌نویسد: «بدان ارکان حسبه که عبارت از امر به معروف و نهی از منکر است چهارتا می‌باشد: ۱- محتسب؛ ۲- محتسب علیه؛ ۳- محتسب فیه؛ ۴- نفس احتساب» (غزالی بی تا ج ۲: ۲۸۷).

۲.۲) تعریف حسبه از منظر علمای امامیه

برخی از فقهای امامیه مانند شهید اول^(ره) و ملا محسن فیض کاشانی عنوان کتاب امر به معروف و نهی از منکر را *کتاب الحسبه* نامیده‌اند (شهید اول ۱۲۶۹ ج ۲: ۳۱۲؛ فیض کاشانی ۱۳۷۵ ج ۲: ۶). لذا می‌توان اذعان کرد که مراد از حسبه در نظرشان امر به معروف و نهی از منکر بوده است. مرحوم شیخ انصاری^(ره) در تعریف امور حسبه می‌نویسد: «کل معروف علم من الشارع ارادة وجوده فی الخارج». بنابراین حسبه عبارت است از امور معروفی که تحقق آنها در عالم خارج، مطلوب شارع باشد (انصاری ۱۳۶۶: ۱۵۴). بدیهی است معروف با عدم ایجاد منکر ملازم می‌باشد. لذا مراد شیخ از معروف اعم از معروف و عدم ارتکاب منکر است.

امام خمینی امور حسبه را اینگونه تعریف می‌کند: «ثم إنّ الامور الحسبیه — و هی التی علم بعدم رضا الشارع الاقدس باهمالها» (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۶۶۵). بنابراین امور حسبه از منظر امام خمینی اموری است که شارع اقدس راضی به اهمال آنها نیست و این امور اعم از واجب عینی مثل حج، زکات، خمس و مانند آن و واجب کفایی مثل تشکیل حکومت اسلامی است. با عنایت به ملاک عدم رضایت شارع مقدّس به اهمال امور حسبه که امام خمینی ارائه نموده‌اند می‌توان موضوع امور حسبی را اموری دانست که انجام آن بر حسب مصالح یا ترک آن برای دفع مفاسد ضروری تلقی می‌گردد.

۲.۳) ماهیت امور حسبی

برخی از علمای عامه معتقدند که ماهیت امور حسبی ولایت و تصدی است. لذا مجری این امور باید از ناحیه حاکم دارای ولایت و تصدی باشد و به همین جهت به عامل اجرایی آن والی حسبه یا محتسب گفته می‌شود. با امعان نظر در امور حسبه درمی‌یابیم مصادیقی چون انقاذ غریق که شارع اهمال آن را بر نمی‌تابد از مقوله امور ولایی به شمار نمی‌آید. لذا نمی‌توان ماهیت هر امر حسبی را ولایت به‌شمار آورد. ولی اغلب موارد آن دارای ماهیت ولایت است. لذا به اعتبار اغلب و نادیده گرفتن موارد نادر چه بسا بتوان ماهیت امور حسبه را ولایت به‌شمار آورد.

۳) اقسام امور حسبیه

امام خمینی در زمینه اقسام امور حسبه می‌نویسد:

ثم ان الأمور الحسبیه... ان علم ان لها متصدیاً خاصاً أو عامّاً فلا كلام. وان ثبت أنّها كانت منوطه بنظر الامام(ع) فهي ثابتة للفقیه بأدلة الولاية» (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۶۶۵).

بنابراین از منظر امام خمینی امور حسبیه سه قسمند: (۱) اموری که متصدی خاص دارند، مانند محافظت مال فرزند صغیر توسط پدر؛ (۲) اموری که متصدی عام دارند، مانند افتا که به فقیه واگذار شده است (۳) اموری که منوط به نظر امام معصوم(ع) است و براساس ادله ولایت برای فقیه ثابت می شود.

بدیهی است هرگاه احتمال داده شود که این امور به ناچار باید زیر نظر یکی از سه تن، یعنی فقیه عادل، غیر فقیه عادل، شخصی مورد اعتماد انجام گیرد باید کسی را انتخاب کرد که از همه صفات مورد نظر برخوردار باشد و چنین شخصی، همانا فقیه عادل مورد اعتماد است (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۶۶۵).

به طور کلی، امور حسبیه را می توان در موارد ذیل مطرح کرد.

۱. (۳) امور حسبیه با متصدی خاص

ولایت پدر یا جدّ پدری بر صغیر یا دختر باکره رشیده، بنابر قولی، نوعی از ولایت حسبی است که شارع مقدس به جهت مصالحی آن را به آنان واگذار نموده است. امام خمینی براین باور است دختر باکره بالغه رشیده با وجود پدر و جدّ پدری ولایتش در نکاح دائم و منقطع ساقط است. مع الوصف ولایت پدر و جدّ پدری چنانچه دختر را از ازدواج با کفو او منع نماید ساقط می گردد (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۷۰۸). همچنین ولایت پدر و جدّ پدری در اموال صغیر از دیگر مصادیق امور حسبیه ای است که متصدی خاص دارد. مهم ترین مستند این نوع از ولایت، روایت محمد بن مسلم از امام صادق(ع) است که از آن حضرت درباره مردی که نسبت به اولاد و اموالشان به شخصی وصیت کرده و به وی اجازه داده که با مال آنها تجارت کند و سود حاصله بین او و اولاد تقسیم شود سؤال کردند، حضرت فرمودند: مانعی ندارد. به جهت اینکه پدر او در حالی که در قید حیات بوده به وصی درباره آن تصرفات اجازه داده است (حر عاملی بی تا ج ۱۳: باب ۹۲: ح ۱).

امام خمینی در استدلال به این حدیث می نویسد:

اجازه پدر موجب صحت معاملات انجام شده بر مال صغیر است چه پدر در حال حیات باشد یا از دنیا رفته باشد زیرا ایصاء و اجازه سبب درست بودن

معاملات است. بنابراین تصرفات پدر با خرید و فروش و امثال اینها نافذ می‌باشد، زیرا ولی طفل است. فرقی بین اموال و املاکی که طفل در زمان حیات پدر مالک می‌شود و یا بعد از فوت به تملک او درمی‌آید نیست. گرچه دلالت خبر به صورت اول روشن‌تر است (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۵۸۱).

علاوه بر روایت محمد بن مسلم از امام صادق^(ع)، به روایت علی بن جعفر از امام موسی بن جعفر^(ع) نیز استناد شده است. در این روایت آمده است:

از امام موسی بن جعفر^(ع) درباره مردی که برای دخترش دو خواستگار آمد و سپس جدّ یکی را انتخاب کرد و پدر دختر دیگری را، سؤال شد که کدام یک نسبت به نکاح تقدم دارد. حضرت فرمود: مردی را که جدّ انتخاب کرد برای جاریه سزاواتر است، زیرا جاریه و پدرش تعلق به جدّ دارند (حر عاملی بی تا ج ۱۴: باب ۱۱: ح ۸).

اگرچه روایت مذکور مربوط به باب نکاح است ولی از تعلیل حضرت که می‌فرماید: «لأنها و ابها للجد» استفاده می‌شود که برای جد مانند پدر ولایت ثابت است.

اگرچه برخی از فقها عدالت را شرط ولایت می‌دانند اطلاق روایات ایجاب می‌کند که ولایت پدر و جدّ پدری منوط به عدالت نباشد. دامنه و گستره اعمال ولایت حسبی پدر و جدّ پدری عدم اضرار و فساد است. امام خمینی با طرح استدلال به اطلاق عبارت «انت و مالک لایبک» می‌نویسد:

به فرض اینکه اطلاق ثابت شود روایات مقیده اطلاق آن را تقیید می‌نماید، مانند روایت ابو حمزه ثمالی از امام باقر^(ع) که از رسول اکرم^(ص) نقل می‌نماید که به شخصی فرمود: «تو و مالت متعلق به پدرت هستی» سپس امام^(ع) فرمود: شایسته نیست که از مال فرزندش اخذ کند مگر چیزی را که بدان نیازمند است به درستی که خدا فساد را دوست ندارد این روایت بر کلیه روایات در این باب حاکم است (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۵۸۷-۵۸۴).

یعنی هر تصرف پدر یا جد پدری موجب ضرر بر مولی علیه گردد یا فساد دینی و دنیوی را به همراه داشته باشد از تحت اطلاق «انت و مالک لایبک» خارج است.

۳.۲) امور حسبیه با نظر صنف خاص

مؤلف *جامع الشتات* قضا را مانند افتا از امور حسبیه به شمار آورده است (میرزای قمی بی تا ج ۱: ۱۹۴) که به عهده صنف خاص است (انصاری ۱۳۶۶: ۱۵۴). امام خمینی قضا را از امور حسبیه‌ای می‌داند که به واسطه دلیل بر عهده اشخاص خاص و گذار شده است (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۶۶۶). قضا از اموری است که از مصالح ملزومه عمومی تلقی شده است و به استناد آیات^۱ و روایات مبادرت به آن برای انبیا، معصومین^۲ و فقهای جامع شرایط به رسمیت شناخته شده است. وی تصدی قضا، منصب قضا از ناحیه فقیه عادل را از ضروریات فقه می‌داند که در آن خلافتی نیست (امام خمینی ۱۳۸۱: ۷۵).

مؤلف *مفتاح الکرامه* در این زمینه می‌نویسد: «انما منصب القضاء للنبي (ص) أو الوصي و لما كان الفقيه الجامع للشرایط حاکماً عنهما صح ان يجلس مجلسهما» (حسینی عاملی ۱۳۶۶ ج ۱۱: ۳) صاحب *جوهر* می‌نویسد: «مخالفتی بر این قول نیافتم بلکه اجماع محصل و منقول بر آن دلیل است» (نجفی ۱۳۶۵ ج ۴۰: ۳۱).

فقیهان امامیه برای اثبات منصب قضا برای فقها علاوه بر مشهوره ابی خدیجه به مقبوله عمر بن حنظله استدلال نموده‌اند. ابی خدیجه نقل می‌کند^۲ حضرت صادق^ع مرا به سوی اصحاب ما فرستاد و فرمود: به آنها بگو هنگامی که بین شما خصومتی واقع شد یا میانتان درباره مسأله‌ای از گرفتن و دادن نزاع شد، بپرهیزید از اینکه مرافعه خود را نزد شخصی از فساق برید، بلکه بین خودتان، مردی را که به تحقیق حلال و حرام می‌داند حکم قرار دهید. به درستی که من او را قاضی قرار داده‌ام و بپرهیزید از اینکه بعضی از شما درباره بعض دیگر خصومت نزد سلطان ستمگر برید» (شیخ طوسی ۱۴۰۱ ج ۶: ۳۰۳ ح ۵۳).

عمر بن حنظله نقل می‌کند از حضرت صادق^ع درباره دو نفر از اصحابمان که منازعه‌ای نسبت به دین یا میراث در بینشان رخ داده بود و خصومت نزد سلطان و قضاوت وی بردند سؤال کردم که آیا این کار حلال است؟ حضرت فرمود: هر کس نزد آنها به حق یا به باطل نزاع برد به درستی

۱. «یا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض فأحكهم بين الناس بالحق». (صاد: ۲۶)؛ «إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أراكَ اللهُ... فإن تنازعتم في شئ فردوه إلى الله والرَّسُولِ...» (نساء: ۵۹).

۲. بمشهوره ابی خدیجه قال: بعثني أبو عبدالله^ع إلى أصحابنا فقال «قل لهم: إياكم إذا وقعت بينكم خصومة أو تدارؤ في شئ من الأخذ و العطاء، أن تحاكموا إلى أحد من هؤلاء الفساق، اجعلوا بينكم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا، فإني قد جعلته عليكم قاضياً، و إياكم أن يخاصم بعضكم بعضاً إلى السلطان الجائر» (به نقل از امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۶۴۲).

که خصومت به سوی طاغوت برده و آنچه به نفع او حکم شود گرفتارش حرام و سحت است اگر چه حقش باشد... زیرا آنچه را به دست آورده به حکم طاغوت بدست آورده و خداوند فرمان داده که به طاغوت کفر بورزند. خداوند متعال می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» (نساء: ۶۰) می‌خواهند داوری به نزد طاغوت برند با اینکه مأمور شده‌اند که به آن کفر بورزند.

گفتم پس چه باید بکنند؟ حضرت فرمود: بنگر در میان خویش کسی که حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما نظر می‌افکند و احکام ما را می‌شناسد، وی را به داوری برگزینند که من او را حاکم بر شما قرار دادم. پس اگر وی طبق نظر ما قضاوت کرد، اما از وی پذیرفته نشد بی‌تردید حکم خدا را سبک شمرده‌اند و به ما پشت شده است و کسی که به ما پشت کند به خدا پشت کرده و این در حد شرک به خداوند است...» (کلینی ۱۳۸۳ ج ۱: ۶۷ ح ۱۰؛ حر عاملی بی تاج ۱۸: ۹۹ ح ۱).

امام خمینی از فراز «من او را حاکم بر شما قرار دادم» در حدیث مذکور معنای عام را می‌پذیرد که شامل شئون قضا و شئون ولایت می‌شود (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۶۳۹). وی از فقیهانی است که از مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه و توقیع حضرت ولی عصر^۱ و دیگر احادیث برای فقیه در دوران غیبت جعل ولایت را استنباط نموده است و فقها را حاکم بر مردم در جمیع شئون قضا و حکومت می‌داند و برای فقیه عادل اختیاراتی را قائل است که پیامبر^(ص) و ائمه^(ع) در امر حکومت و قضا دارا بوده‌اند، مگر در مواردی که به دلیل خاص خارج شوند (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۶۲۶). در مقابل، عده‌ای از فقها، قضا را فی الجمله از امور حسیه و از مناصب فقیه می‌دانند. چنانکه شیخ انصاری^(ره) می‌نویسد:

دومین منصب فقیه حکومت است. بنابراین بر او جایز است که در مرافعات و غیر آن، فی الجمله نسبت به آنچه واقعاً رأیش تعلق می‌گیرد حکم کند و این منصب برای فقیه از طریق فتوا و نصوص بدون خلاف ثابت است (انصاری ۱۳۶۶: ۱۵۳).

۱. و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و أنا حجة الله عليهم. (حر عاملی بی تاج

مشهور فقیهان امامیه تصدی امر قضا را تنها برای مجتهد مطلق جایز می‌دانند. صاحب جواهر در این زمینه معتقد است متیقن از اخبار و اجماع منقول و محصل این است که تصدی قضا برای مجتهد مطلق جامع الشرایط است. نیابت او در زمان غیبت معصومین^(ع) ضروری مذهب است پس برای غیر آن، حتی متجزی بر فرض اینکه عمل او به ظنش صحیح باشد جایز نیست، زیرا مقبوله عمر بن حنظله تنها برای مجتهد مطلق است. مقبوله ابی خدیجه و توقیع حضرت صاحب الامر نیز به مقبوله برگشت می‌نماید و مجتهد متجزی را در برنمی‌گیرد (نجفی ۱۳۶۵ ج ۲۱: ۴۰۰-۳۹۹). برخی فقیهان امامیه در فرض عدم وجود مجتهد مطلق، تصدی قضا برای مجتهد متجزی را بعید ندانسته‌اند (طباطبایی ۱۴۲۲ ج ۱۳: ۵۰). امام خمینی در این زمینه می‌نویسد:

لیس للمتجزی شیء من الامور المتقدمه، فحاله حال العامی فی ذلک علی الأحوط. نعم لو فقد الفقیه و المجتهد المطلق، لما یبعد جواز تصدیقه للقضا ... و کذا هو مقدم علی سائر العدول فی تصدی الامور الحسیبیه علی الأحوط (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۳۷۸).

بنابراین از منظر امام خمینی چنانچه دسترسی به مجتهد مطلق ممکن نباشد، بعید نیست که مجتهد متجزی بتواند متصدی امر قضا شود. وی همچنین در تصدی دیگر امور حسبیه بر عدول مؤمنین علی الاحوط مقدم است.

بر اساس نظریه امور حسبیه بودن قضا در دوران غیبت، امر قضا نیاز به نصب خاص ندارد، زیرا فقهایی که اهلیت فتوا و قضا دارند باید تا حد کفایت از باب حسبه بدان مبادرت نمایند. به هر حال، فقیه با تشکیل حکومت - اعم از اینکه از باب نص بدان مبادرت نموده باشد یا از باب حسبه اقدام نماید - باید تشکیلات قضایی را شکل دهد و قضات مأذون از ناحیه او به حل و فصل دعوی پردازند. امام خمینی با اختیار نظریه ولایت مطلقه فقیه و تأسیس جمهوری اسلامی، قضا را در قالب یک قوه از قوای سه‌گانه ساخت حقوقی بخشیدند. چنانکه اصل ۵۷ قانون اساسی مقرر می‌دارد:

قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آئینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

۳.۳) امور حسبیه واجب بر هر مکلف

یکی از اقسام امور حسبیه، قسمی است که نظر شخص خاص یا صنف خاص در آنها مداخلت ندارد بلکه تحقق آن مورد نظر شارع است. لذا هر شخصی به تحقق آنها قیام نماید موجب سقوط تکلیف از دیگران می‌شود. امام خمینی در زمینه این قسم از امور حسبیه می‌نویسد:

پس اگر عقلاً یا بواسطه ادله شرعی احراز شود که فلان شیء مطلقاً محبوب است و نظر شخصی در او دخیل نمی‌باشد بر هر مکلفی کفایتاً تحقق آن واجب است ولو اینکه کافر باشد و هنگامی که تحقق یافت از عهده دیگران ساقط می‌شود مانند نجات شخصی که در حال غرق شدن است (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۶۷۲).

بنابراین این دسته از امور حسبیه می‌تواند از طریق شرع یا عقل احراز شود، چون واجبات کفایی که از طریق عقل احراز می‌شود به مراتب بیشتر از واجباتی است که از ادله شرعی استنباط می‌شوند.

یکی از مصادیق مهم امور حسبیه، امر به معروف و نهی از منکر است که به اعتقاد بعضی از فقیهان مانند علامه حلی (۱۴۱۳ ج ۱: ۵۲۴) شهیدین (شهید ثانی ۱۳۶۲ ج ۲: ۴۱۳) و امام خمینی واجب کفایی است (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۳۶۲)؛ یعنی غرض شارع مقدس به صرف وجود امر به معروف و نهی از وجود منکر تعلق گرفته است. عده‌ای دیگر از فقها مانند شیخ طوسی در *النهایه* (به نقل از: مروارید ۱۴۱۰ ج ۹: ۵۵)، راوندی در *فقه القرآن* (مروارید ۱۴۱۰: ۱۳۲)، ابن ادریس و ابن حمزه در *الوسیله*، (مروارید ۱۴۱۰: ۱۶۵) محقق حلی در *شرایع* (مروارید ۱۴۱۰ ج ۹: ۲۱۹) و علامه حلی در *قواعد* (مروارید ۱۴۱۰ ج ۹: ۲۶۹) امر به معروف و نهی از منکر را واجب عینی می‌دانند. یعنی غرض شارع به امر به معروف و نهی از منکر به همه مکلفان تعلق گرفته است.

بنابر قول وجوب عینی، همه مکلفان قبل از حصول غرض باید بدان اقدام نمایند. بنابراین اگر برخی امر به معروف و نهی از منکر کنند و بعضی دیگر تخلف ورزند اگرچه مطلوب حاصل شود متخلفین معصیت کارند. اما بنابر قول وجوب کفایی با اقدام «من به الکفایه» وجوب از دیگران ساقط می‌شود. (نجفی ۱۳۶۵ ج ۲۱: ۳۶۲). دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر بر اساس آیه شریفه «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (توبه: ۷۱) وظیفه‌ای است همگانی و به طور متقابل هم بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، هم دولت نسبت به

مردم، و هم مردم نسبت به دولت است. فراگیری این وظیفه از مشخصات امت اسلام به شمار می‌رود.^۱ لذا برخی از حقوق‌دانان اسلامی حسبه به معنای اعم را به سه بخش تقسیم نموده‌اند:

۱- حسبه در رابطه با اعمال دولت با مردم که در این رابطه عمال دولت، محتسب (به معنای اعم) و مردم، محتسب علیهم می‌باشند.

۲) حسبه در رابطه مردم با دولت که مردم، محتسب و دولت محتسب علیهم می‌باشد و مردم وظیفه دارند که در برابر ستم و تجاوز انحراف دولت مردان ایستادگی کنند.

۳) حسبه در رابطه افراد جامعه با یکدیگر (جعفری لنگرودی ۱۳۶۳ ج ۱: ۳۲۴).

امام خمینی در این زمینه می‌نویسد:

از آزادیهای مخرب باید جلوگیری شود. و از آنچه در نظر شرع حرام و آنچه بر خلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است. به طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسئول می‌باشند و مردم و جوانان حزب اللهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاههای مربوطه رجوع کنند و اگر آنان کوتاهی نمودند، خودشان مکلف به جلوگیری هستند. خداوند تعالی مددکار همه باشد (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۲۱: ۴۳۶).

از منظر امام خمینی انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر دارای سه مرتبه است این سه مرتبه عبارتند از: (۱) انکار به قلب؛ (۲) امر و نهی کردن با زبان؛ (۳) انکار با دست. این مراتب در طول یکدیگرند یعنی ورود از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای دیگر در صورتی که مطلوب و غرض با مرتبه پایین تر حاصل شود جایز نمی‌باشد (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۳۷۵-۳۷۲). ایشان در این زمینه می‌نویسد:

...انکار منکر به وسیله انواع سه‌گانه‌ای که ذکر کردیم، انجام پذیر است پس به وسیله دست آن است که فاعل منکر را، به ضربی از تادیب یا زخمی شدن یا درد ادب کند که این صورت مشروط به اذن حاکم است سپس هرگاه اذن حاکم بر دلیلی یافت نشود باید اقتصار به انکار لسان و قلب نمود» (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۳۷۲).

۱. همچنین آیه: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۱۰).

۳.۴) امور حسبیه مربوط به فقیه

یکی از طرق اثبات تصدی فقیه نسبت به برخی از امور، اثبات آن با ادله از راه «حسبه» است. مرحوم محقق خوئی امور حسبیه را اموری می‌داند که تحقق آن در خارج اجتناب‌ناپذیر است.

قدر متیقن تصدی آن تصدی فقیه است ولی ادله باب، ولایت مطلقه را برای فقیه اثبات نمی‌کند به نحوی که بتواند در غیر مورد ضرورت یا عدم نیاز به تحقق آن، بدان مبادرت نماید یا قیم یا متولی را نصب نماید که با موت فقیه منغزل نشوند یا هرگونه تصرفی را که بر ولایت مطلقه مترتب است، بنماید. بلکه ادله تنها نفوذ تصرفات فقیه را در امور حسبیه برای او اثبات می‌نماید. اگر از نفوذ تصرفات فقیه در امور حسبیه به ولایت فقیه تعبیر شود در حقیقت ولایت جزئی‌ه‌ای است که تنها در امور خاص یعنی امور حسبیه‌ای که تحقق آن امور در خارج اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین تصرفات فقیه در امور حسبیه مستقیماً یا به وکالت از او نافذ و معتبر است (خوئی بی تا ج ۱: ۴۲۳).

بنابراین از منظر محقق خوئی تصدی فقیه در امور حسبیه از اطلاق برخوردار نمی‌باشد. امام خمینی نیز در این زمینه می‌نویسد:

اموری نظیر حفظ نظام اسلامی، پاسداری از مرزهای میهن اسلامی، حفظ جوانان مسلمان از گمراهی و انحراف و جلوگیری از تبلیغات ضد اسلامی از روشترین مصادیق امور حسبیه به‌شمار می‌روند، از طرفی، تنها تشکیل یک حکومت عادلانه اسلامی می‌تواند ما را به این اهداف مقدس نایل سازد. بنابراین، حتی اگر دلایل ولایت فقیه را نیز نادیده بگیریم، بی‌تردید، قدر مسلم آن است که فقهای عادل بهترین کسانی هستند که می‌توانند عهده‌دار تصدی این امور شوند. بنابراین ناگزیر باید آنان در این امور دخالت نمایند و تشکیل حکومت اسلامی به اذن و نظارت آنان باشد.

اگر چنین فقهایی در جامعه نبودند و یا قدرت انجام امور را نداشتند، در آن صورت، بر تمام مسلمانان عادل واجب است که به انجام این امور اقدام کنند. البته در صورت وجود فقیه در جامعه، کسب اجازه از آنان جهت انجام این امور ضروری است (امام خمینی ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۶۵).

اگر چه امام خمینی ولایت فقیه را از طریق روایات باب مورد پذیرش قرار می‌دهند ولی اثبات آن را از طریق امور حسبیه نیز می‌شمارند. بنابراین افتا و تبلیغ احکام شرعی، مراحل نهایی امر به معروف و نهی از منکر، اقامه جمعه و جماعت، قضاوت و لوازم آن از قبیل اجرای حدود و تعزیر، جمع‌آوری مالیاتهای شرعی، اداره اوقاف عام و سرپرستی افراد بی‌سرپرست از جمله امور حسبیه‌ای است که شارع برای فقیهان ولایت بر آنها را مورد شناسایی قرار داده است؛ یعنی بدون اذن آنان تصرف در امور یاد شده جایز نیست و ولایت فقیه به معنای مذکور ریشه در اعماق تاریخ فقه امامیه دارد و رد پای آن را می‌توان در آثار متقدمان نیز یافت. بنابراین ولایت فقیه به معنای تصدی موارد مذکور از جانب فقها از ضروریات فقه امامیه تلقی می‌گردد.

۵. ۳) ساقط شدن امور حسبیه از دیگران در فقدان فقیه

یکی دیگر از موارد امور حسبیه، امر به معروف و نهی از منکر است که منجر به جرح و قتل شود. عده‌ای از فقهای امامیه مانند سید مرتضی (به نقل از: نجفی ۱۳۶۵ ج ۲۱: ۳۸۳) و علامه حلی (علامه حلی ۱۳۲۴ ج ۱: ۱۵۹) معتقدند که این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر نیاز به اذن امام^(ع) یا نایب امام ندارد. در مقابل عده دیگری معتقدند این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر، متوقف به اذن امام است (نجفی ۱۳۶۵ ج ۲۱: ۳۸۳). امام خمینی در این زمینه می‌نویسد:

بنابر قول اقوی اگر انکار منکر به جرح و قتل منجر شود بدون اذن امام^(ع) جایز نیست و در این زمان با حاصل شدن شرایط، فقیه جامع الشرایط، جایگزین امام^(ع) می‌باشد (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۳۷۶).

همچنین چنان که اجرای حدود در عصر غیبت مشروع بوده و تنها اختصاص به فقیه جامع الشرایط دارد با عدم وجود فقیه از دیگران ساقط می‌گردد.

۶. ۳) ولایت حاکم در امور حسبیه محجوران در صورت فقدان ولی قهری یا وصی

مرحوم صاحب شرایع در زمینه ولایت حاکم نسبت به امور حسبیه محجوران در صورت فقدان ولی یا وصی می‌نویسد: «ولایت در مال طفل و مجنون برای پدر و جد پدری است و اگر این دو نبودند برای وصی و اگر او نبود برای حاکم است» (محقق حلی ۱۴۰۳ ج ۲: ۱۰۲). دیگر فقهای امامیه نیز به این معنی اذعان دارند (حسینی عاملی ۱۳۶۶ ج ۵: ۲۷۵؛ نجفی ۱۳۶۵ ج ۲۶: ۱۰۳). شیخ انصاری بر این باور است

که اصل اولی آن است که احدی بر شخص دیگر ولایت ندارد مگر اینکه ولایت او با دلیل اثبات شود. چنانکه ولایت پیامبر^(ص) و ائمه^(ع) با ادله چهارگانه از این اصل خارج است؛ یعنی آنان بر آحاد مردم ولایت مطلقه دارند، اما تصرفات غیر آنها منوط به اذن اینان است. اجرای حدود و تعزیرات و تصرف در اموال قاصرین و غائبین و مانند آن نیز از این مقوله‌اند، اما نسبت به فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت دلیلی بر ولایت او بر مال و جان دیگران در دست نیست. شیخ انصاری می‌نویسد:

از ملاحظه سیاق روایات و صدر و ذیل آنها جزم پیدا می‌کنیم که این روایات در مقام بیان وظیفه فقها در احکام شرعی است نه اینکه فقها مانند پیامبر و ائمه^(ع) در اموال مردم نسبت به دیگران اولویت داشته باشند (انصاری ۱۳۶۶: ۱۵۴).

در مقابل این نظریه، امام خمینی می‌نویسد:

برای فقیه عادل کلیه اختیاراتی که برای رسول اکرم^(ص) و ائمه علیهم‌السلام نسبت به حکومت و سیاست وجود دارد ثابت می‌باشد و فرقی بین اینها نیست به دلیل اینکه ولی، هر شخصی که باشد مجری احکام شریعت و اقامه‌کننده حدود الهی و اخذ‌کننده خراج و سایر مطالبات و تصرف‌کننده در اموری که به صلاح مسلمین است می‌باشد (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۶۲۶). بدین جهت فقیه در عصر غیبت ولی امر و ولی، کلیه اموری است که امام^(ع) ولی آنها بوده است مانند خمس و انفال (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۶۶۴).

براساس مبنای فقهی امام خمینی همان‌گونه که امام معصوم^(ع) می‌تواند در اموال قاصرین و غائبین و محجورین اعمال ولایت کند فقیه جامع‌الشرایط هم می‌تواند در دوران غیبت نسبت به این امور حسبیه مستقلاً اعمال ولایت نماید.

شیخ انصاری در امور حسبیه‌ای که منوط به تحصیل اذن امام معصوم^(ع) است این ضابطه را ارائه می‌دهد و می‌نویسد:

هر معروفی که دانسته شود شارع اراده وجودش را در خارج کرده اگر از دلیل فهم شود که وظیفه شخص خاص یا صنف خاص مثل افتاء و قضا یا هر مکلف قادری است تابع دلیل خود هستند؛ اما اگر اینگونه نباشد و احتمال

داده شود که وجود یا وجوبش مشروط به نظر فقیه است، رجوع در آن به فقیه واجب است (انصاری ۱۳۶۶: ۱۵۴).

شیخ در ذیل روایت «و اما الحوادث الواقعة...» می‌نویسد: «ظاهراً مراد از حوادث، مطلق اموری است که عرفاً، عقلاً و شرعاً در آنها باید به رئیس جامعه رجوع کرد، مانند نظارت در اموال قاصرین به خاطر غیبت یا موت یا طفولیت یا جنون» (انصاری ۱۳۶۶: ۱۵۴). از نوشته شیخ انصاری در می‌یابیم که به زعم ایشان، فقیه در این امور حسبه ولایت نظارت دارد. شیخ در استناد این نوع از ولایت به روایت «السلطان ولی من لا ولی له» می‌نویسد:

این خبر بعد از جبران سند و مضمون نیاز به ادله عموم نیابت دارد و معنی آن مطلق (من لا ولی له) نیست بلکه مراد عدم ملکه است؛ یعنی حاکم ولی کسی است که شأنش آن است که ولی داشته باشد که با این مبنا شامل صغیری که پدرش فوت کرده و مجنون بعد از بلوغ و غایب و مریض و بیهوش و میتی که ولی ندارد می‌شود (انصاری ۱۳۶۶: ۱۵۵).

امام خمینی که از ادله و نصوص، ولایت مطلقه فقیه را استظهار نموده‌اند، معتقدند نسبت به تصرف غیر به اذن فقیه در این نوع از امور حسبه تردیدی نیست. ایشان در این زمینه می‌نویسد:

اگر ثابت شود تحقق این نوع امور حسبه منوط به نظر امام^(ع) می‌باشد با ادله ولایت اینگونه نظارت برای فقیه ثابت می‌گردد اگر از ادله چشم‌پوشی نماییم در صورتی که احتمال داده شود که اجرای این امور باید به نظارت شخصی مانند فقیه عادل یا شخص عادل یا ثقه باشد لازم است به قدر متقین رجوع شود و آن فقیه عادل ثقه است (امام خمینی ۱۳۷۹ ج ۲: ۶۶۵).

۳.۷) امور حسبه و ولایت مؤمنان عادل و ثقه

با عنایت به عدم رضایت شارع نسبت به اهمال امور حسبه، در صورت فقدان یا عدم امکان دسترسی به فقیه، فقهای امامیه ولایت عدول مؤمنان را مورد شناسایی قرار داده‌اند. برخی از آنان به قاعده احسان «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» (توبه: ۹۲) استناد نموده‌اند. بنابراین تصرف مؤمنان عادل و ثقه در امورات قاصرین و غائبین با عنایت به محسن بودن آنها مؤاخذه‌ای را عقلاً و شرعاً ندارد (نجفی ۱۳۶۵ ج ۲۶: ۱۰۳؛ میرزای قمی بی تا ج ۱: ۱۹۵). آنان علاوه بر قاعده احسان به روایات نیز استناد

نموده‌اند (حر عاملی بی تا ج ۱۲: باب ۱۶؛ ۲۷۰؛ ج ۱۳: باب ۸۸: ۴۷۴ ح ۲). امام خمینی معتقدند در صورت نبود فقیه تصرفات مؤمنان عادل و ثقه، تنها از باب حسبه از روایات فی الجمله استظهار می‌شود.

نتیجه‌گیری

۱- امور حسبیه از منظر امام خمینی اموری است که شارع مقدس راضی به اهمال آنها نیست لذا می‌توان آن را در قالب یک قاعده فقهی مورد شناسایی قرار داد و با عنوان «الحسبه لاتهمل شرعاً» از آن یاد نمود.

۲- امور حسبیه به سه قسم تقسیم می‌شوند و آن سه قسم عبارتست از ۱- اموری که متصدی خاص دارند مانند ولایت قهری پدر بر مال فرزند صغیر؛ ۲- اموری که متصدی عام دارند، مانند قضاء و افتاء که بر فقیه واگذار شده است؛ ۳- اموری که منوط به نظر امام معصوم است که بر اساس ادله ولایت برای فقیه ثابت می‌شود.

۳- ولایت قهری پدر بر مال فرزند صغیر، مشروط بر عدم ایراد ضرر بر مولی علیه یا عدم فساد دینی و دنیوی است.

۴- تصدی منصب قضا از ناحیه فقیه و مجتهد مطلق را که از قسم دوم امور حسبیه به شمار می‌آیند از ضروریات فقه می‌داند، که در آن خلافی نیست. ولی در صورت عدم دسترسی به مجتهد مطلق بعید نیست که مجتهد متجزی بتواند متصدی امر قضا شود.

۵- حفظ نظام اسلامی، پاسداری از مرزهای میهن اسلامی، حفظ جوانان مسلمان از گمراهی و انحراف از مصادیق روشن امور حسبیه به شمار می‌آید که تنها با تشکیل یک حکومت عادل اسلامی می‌توان این اهداف را تأمین نمود.

۶- گستره ولایت فقیه در امور حسبیه مانند ولایت معصومان است.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن‌اخوه، محمد بن احمد القرشی. (۱۴۰۸ق) معالم القریه فی احکام الحسبه، به تحقیق محمود شعبان و عیسی مطیعی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.

- ابن منظور، محمد. (۱۴۰۸ق) *لسان العرب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- امام خمینی، روح الله. (۱۴۲۱ق) *تحریر الوسیله*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، چاپ و نشر عروج.
- _____ . (۱۳۷۹) *کتاب البیع*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، چاپ و نشر عروج.
- _____ . (۱۳۸۵) *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، چاپ و نشر عروج، چاپ چهارم.
- _____ . (۱۳۸۱) *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، چاپ و نشر عروج، چاپ یازدهم.
- انصاری، شیخ مرتضی. (۱۳۶۶) *المکاسب*، قم: نشر مطبوعات دینی، چاپ دوم.
- تهانوی، محمد علی بن علی. (۱۸۹۲م) *کشاف اصطلاحات*، کلکته: چاپ سربی.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۶۳) *دائرة المعارف علوم اسلامی (قضایی)*، تهران: گنج دانش، چاپ اول.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۳۶۸) *دار العلم للملایین*، بی‌جا، انتشارات امیری، افست چاپ اول.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (بی تا) *وسائل الشیعه*، تصحیح شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، افست ایران، چاپ سوم.
- حسینی عاملی، سید محمد جواد. (۱۳۶۶) *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، مؤسسه آل‌البیته.
- خویی، سید ابوالقاسم. (بی تا) *التقیح فی شرح العروة الوثقی (کتاب الاجتهاد و التقليد)*، به قلم میرزا آقا جواد تبریزی، بی‌جا، مؤسسه آل‌البیته.
- شهید اول، محمد بن جمال‌الدین مکی عاملی. (۱۲۶۹ق) *الدروس*، چاپ سنگی.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی جعی‌العاملی. (۱۳۶۲) *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، تصحیح و تعلیق سید محمد کلانتر، بی‌جا، مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی (ع) العامة.
- شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن. (۱۴۰۱ق). *تهذیب الأحکام فی شرح المقننه*، بیروت: دار الصعب، دار التعارف.
- طباطبایی، سید علی بن سید محمد علی. (۱۴۲۲ق) *ریاض المسائل*، قم: النشر الاسلامی.
- علامه حلّی، محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۱۳ق) *قواعد الأحکام*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول.
- _____ . (۱۳۲۴ق) *مختلف الشیعه فی احکام الشریعه*، چاپ سنگی.
- غزالی، ابو حامد محمد. (بی تا) *احیاء علوم الدین*، بیروت: دار القلم.
- فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۳۷۵ق). *الوافی*، تصحیح و حواشی ابوالحسن شعرانی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۳) *اصول کافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپ هفتم.

- ماوردي، ابوالحسن علي بن محمد. (بی تا) *احكام السلطانيه*، تصحيح سيد محمد بدرالدين النعماني الحلبي، مصر: چاپ الأزهر.
- مرواريد، علي اصغر. (۱۴۱۰ق) *سلسلة البنايع الفقهيّة*، بيروت: مؤسسة فقه الشيعة، الدار الاسلامية.
- منتظري، حسينعلي. (۱۴۰۸ق) *دراسات في ولاية الفقيه*، قم: نشر المركز العالمي للدراسات الاسلاميه، چاپ اول.
- ميرزاي قمی، ابوالقاسم. (بی تا) *جامع الشتات*. تهران: منشورات شرکت الرضوان، چاپ سنگی.
- نجفی، محمد حسن. (۱۳۶۵) *جواهر الكلام*، تهران: دار الكتب الاسلاميه، چاپ دوم.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.